

<https://www.isna.ir/news/8609-04305/> بازدید-نوه-آیت-الله-مدرس-از-ایسنا-در-سالروز-شهادت-این-سید-شهید- /
مدرس

ایسنا

بازدید نوه آیت الله مدرس از ایسنا در سالروز شهادت این سید شهید / مدرس می‌گفت سیاست / ما عین دیانت ماست و باید با مردم صادق بود

آیت‌الله سیدحسن مدرس از علما و نمایندگان برجسته، مبارز و ضد استبدادی و استعماری مجلس شورای ملی ایران در دوران معاصر بود که مبارزات و پایمردی‌هایش خصوصاً در مقابل رضاخان پهلوی او را به شخصیتی جاودان تبدیل کرد. وی از هر فرصتی جهت افشای شخصیت دیکتاتوری رضاخان استفاده می‌کرد و در مقابل، مخالفان مدرس نیز از ایراد نطق وی در مجلس جلوگیری می‌کردند.

آیت الله مدرس، مردی پرهیزگار، شجاع، عالم و وارسته بود و در بیان حقایق از هیچکس پروا نداشت. نگاه مدرس به مجلس، حکایت از جایگاه مجلس در اندیشه‌ی او دارد تا جایی که شاید هیچ‌کدام از قوای کشور را توان همطرازی با آن نیست. اهمیت مجلس در نگاه مدرس از آن روی بود که این نهاد، برخاسته از مردم و منتخب آن‌هاست. عمق این نگاه تا آنجا بود که مدرس رضاخان را به استیضاح کشاند و در واقع یکی از وقایع مهم مجلس شورای ملی در دوره‌ی پنجم استیضاح رضاخان، توسط مدرس بود.

سرانجام این نماینده‌ی استبدادستیز ملت ایران در مجلس شورای ملی در 10 آذر 1316 پس از تحمل 9 سال تبعید به دستور رضاشاه در کاشمر به شهادت رسید. پس از به شهادت رسیدن وی پیکرش را مخفیانه به خاک سپردند، آرامگاه شهید مدرس پس از شهریور 1320 و خروج رضاخان از ایران، توسط اهالی محل شناسایی و مشخص شد.

حضرت امام خمینی (ره) درباره شهید مدرس فرمودند: «...در واقع شهید بزرگ ما مرحوم مدرس که القاب برای او کوتاه و کوچک است، ستاره درخشانی بود بر تارک کشوری که از ظلم و جور رضاشاهی تاریک می‌نمود و تا کسی آن زمان را درک نکرده باشد ارزش این شخصیت عالی مقام را نمی‌تواند درک کند.» ایشان در جایی دیگر درباره‌ی شهید مدرس فرمودند «مرحوم مدرس که به امر رضا خان ترور شد، از بیمارستان پیام داد: "به رضا خان بگویید من زنده هستم". مدرس حالا هم >> زنده است. مردان تاریخ تا آخر زنده هستند

در آستانه هفتادمین سالگرد درگذشت آیت الله مدرس که به همین مناسبت به عنوان روز مجلس نامگذاری شده است، یکی از ، و بازدید از بخش‌های مختلف این خبرگزاری به (نوادگان این سید شهید با حضور در خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) بارزگویی خاطراتش از منش شهید مدرس که از طریق گفته‌های پدر به وی منتقل شده، پرداخت

وي به خبرنگار ايسنا گفت: «در زمان تولد من آيت الله مدرس در تبعيد بودند و من مطلقا ايشان را نديدم. اما در همان منزلي كه ايشان زندگي مي كردند به دنيا آمدم. ايشان در سال هاي 1306 تبعيد شدند. خاطرات من به مطلبي كه پدرم براي ما از ايشان نقل مي كرد، برمي گردد. پدرم مرحوم دكتور سيدعبدالباقى مدرس كوچكترين فرزند شهيد مدرس بود و آن زمان فرزندان ديگر آقاي مدرس ازدواج کرده بودند و اكثرا در اصفهان بودند، پدر من هميشه در تهران در خدمت ايشان بود و شاگرد خود ايشان نيز بود و». دروس قديمه را نزد ايشان فرا گرفته بود و حتي تا سال هاي آخر دبيران ايشان معمم بود

محمد مدرسي ادامه داد: «آقا هم بسيار علاقه مند بودند كه پسرشان به تحصيل در علوم حوزوي بپردازد. اما پدر به پزشكي تمايل پيدا كردند و اين موضوع را خدمت آقاي مدرس عنوان كردند. آقا گفتند درواقع علم، فقه و اصول و تعليمات ائمه است. اما طبابت حرفه است. ايشان در جواب پدر گفتند كه از اين راه هم مي شود، به مردم خدمت كرد و آقا پاسخ دادند به شرطي كه در درمان مردم از آنها مزد نخواهيد. تا آنجا كه به خاطر دارم ايشان تحت هيچ شرايطي از مردم پول نمي گرفتند و فقط با حقوقي كه از وزارت بهداشتي آن موقع مي گرفتند، زندگي مي كردند. خانواده ي پدر من هم همه روحاني و مروج دين بودند. به همين دليل هم آقا». علاقه مند بودند، پسر كوچكشان هم به اين كسوت در آيد و معتقد بودند از اين مسير بهتر مي تواند به مردم كمك كنند

نوهي شهيد مدرس در بيان شرحي از زندگي و مبارزات پدر بزرگش خاطرنشان كرد: «زمانى كه آقاي مدرس به نجف اشرف مشرف شدند، خدمت ميرزاي شيرازي بزرگ رسيدند و سرانجام تحريم تنباكوا را براي آقا گفتند، آقاي ميرزاي شيرازي به تفكر فرو رفتند و گريه كردند. گفتند نگراني من از اين است كه دشمنان به نقطه ي قوت ما پي ببرند و اين نقطه قوت را از ما بگيرند

وي ادامه داد: «پس از پا گرفتن مشروطه در ايران، ماده واحده ي در قوانين مشروطه ما اضافه شد كه بنا بر آن قوانيني كه در مجلس شوراي ملي تصويب مي شود، نبايد با اصول مذهبي ما و اسلام مغايرتي داشته باشد. در نتيجه از علماء اعلام نجف درخواست كردند، تعدادي روحاني به مجلس بيايند تا قوانيني كه در مجلس تصويب مي شود با اصول اسلام و قوانين اسلامي». مطابقت داشته باشد. در پي اين مسئله آقاي مدرس يكي از افرادي بود كه علماء اعلام انتخاب كردند

نوه آيت الله مدرس در ادامه مرور خاطراتش از زندگي پدر بزرگ يادآور شد: «پيش از اينكه ايشان براي اين منصب انتخاب شوند از نجف كه برگشتند در مسجد جده كوچك اصفهان عدالت حكومتي يكي از اصولي بود كه تدريس مي كردند. به اين دليل ايشان با حكومت وقت اصفهان درگير بودند. صارم الدوله، پسر ناصرالدين شاه، آن زمان حكومت اصفهان را بر عهده داشت كه آقاي مدرس به شدت با ايشان مخالفت مي كردند. پس از آنكه انجمن ايلالي و ولايتي در اصفهان پا گرفت، خان هاي بختياري كه اصفهان را گرفته بودند، مي خواستند از مردم چيزي بگيرند. آقاي مدرس مخالفت كردند، در نتيجه او را تحت فشار گذاشتند كه از اصفهان». خارج شود

وي ادامه داد: «پس از اين اعمال فشارها، مدرس عمامه اش را از سر بر داشت، كفش هاش را به دست گرفت و با پاي برهنه به سمت تخت فولاد كه آن زمان محل دفن مردگان بود، حركت كرد. در راه هر كسي او را ميديد و مي پرسيد كه او به كدام سمت مي رود، مي گفت به تخت فولاد مي روم. مردم نيز دنبال آقا راه افتادند و اين كار به اعتراض سياسي و راهپيمايي تبديل شد و». سرانجام صارم الدوله و اطرافيانش مجبور شدند با عذرخواهي و احترام آقا را به شهر برگردانند

مدرسي همچنين در مرور خاطرات حضور آيت الله مدرس در مجلس شوراي ملي نيز با بيان اينكه آيت الله مدرس در نطق هاش شيوه ي خاصي داشت، تصريح كرد: «ايشان با صراحت لهجه، ساده گويي و قابل فهم بودن و خلاصه و کوتاه گفتن سعي مي كردند،

مطالب را به گونه‌ای بگویند که برای همه قابل درک باشد هم مجلسیان متوجه شوند و هم موکلینش که بیرون از مجلس بودند. وقتی در مجلس مطالبی تصویب می‌شد آقا در راه منزل با همهی افرادی که به آنها برخورد می‌کردند، درباره‌ی آن صحبت می‌کردند و بر این کار اصرار داشتند. آقا معتقد بود مردم موکلین او هستند و باید مطالبی که به نمایندگان گفته می‌شود، به نظر آن‌ها هم برسد. ایشان به مردم اطلاع رسانی می‌کردند و همکاران به او ایراد می‌گرفتند. می‌گفتند این‌ها مسائل مملکتی است و مردم متوجه نمی‌شوند. آیت‌الله مدرس اعتقاد داشت که اتفاقاً مردم دقیقاً متوجه می‌شوند. سیاست ما عین دیانت ماست و باید با مردم صادق بود.»

نوه‌ی مرحوم مدرس در ادامه این گفت‌وگو به چگونگی انتخاب رضاخان به عنوان سردار سپه که با مخالفت مرحوم مدرس مواجه شد، اشاره کرد و گفت: «رضاخان با کمک دولت انگلیس اول به عنوان فرمانده قزاق و بعد هم به عنوان سردار سپه انتخاب شد. ایشان فردی خودکامه و مستبد بود و امورات را دور از عدالت اجتماعی که مجلس برای آن تشکیل شده بود پیش می‌برد. طبیعی است که با توجه به مشی و سیره آقای مدرس، وی با رضاخان ختلاف پیدا کند. بارها و بارها با هم به اختلاف می‌رسیدند، به نحویکه زمانی به آقای مدرس گفت سید از جان من چه می‌خواهی و مدرس پاسخ داد می‌خواهم تو نباشی که در این هنگام رضا خان هم تعلیمی‌اش را بلند کرد که آقای مدرس را بزند و مدرس هم عصایش را بلند کرد»

وی ادامه داد: «مدرس نه از نقطه نظر فردی، بلکه از نظر اصولی و فنی با رضاخان مخالفت می‌کرد. حتی در جای دیگر می‌گوید اگر رضاخان را انگلیسی‌ها رها کنند من از او حمایت می‌کنم چون مردی با شهامت است و به درد ارتش می‌خورد. بارها شهید مدرس به رضاخان گفته بود دست از این کارها بردا و سردار سپه و فرمانده ارتش باش تا ارتش تقویت شود. اما متأسفانه رضاخان در ذهن داعیه سلطنت و حکومت داشت و به انگلیسی‌ها قول داده بود که ایران را زیر چتر انگلیسی‌ها اداره کند»

مدرسی افزود: «بنا به گفته‌ی پدرم در مقطعی که مرحوم مدرس به اتفاق آقای شیخ الاسلام ملایری که یکی از مریدان آقا و وکلای مجلس بود برای دیدن رضاشاه به کاخ سعدآباد می‌روند. آنجا در فضایی باز رضا شاه به آقای مدرس می‌گوید که من به انگلیسی‌ها قول دادم و اگر به قولم عمل نکنم، همین فردی که برای من و شما چای آورد و تعظیم کرد در آن چای زهر می‌ریزد و مرا می‌کشد. همانطور که دیدیم واقعاً هم همین طور شد. در شهریور 20 پس از این که قدرت رضا شاه تثبیت شده بود و می‌خواست خود را از یوغ انگلیسی‌ها آزاد کند و به طرف آلمان‌ها تمایل پیدا کرد و پس از اشغال ایران توسط متفقین، فروغی همان «کس که حکم انتصاب رضا شاه را خوانده بود، حکم غزل او را خواند و پسرش را جانشین او کردند»

نوه‌ی شهید مدرس همچنین خاطرنشان کرد: «مدرس تأکید داشت مجلس و نمایندگان مردم باید مملکت را بگردانند و در این جهت غسل شهادت خود را پیش از آنکه در این راستا گام بردارد کرده بود. مطالبی که در نوشته‌هایش آورده است و بخشی از آن‌ها به ما رسیده است، نشان می‌دهد که او به خوبی می‌دانست که بالاخره به شهادت خواهد رسید. بارها گفته بود من ترس را نمی‌شناسم و توقعی از هیچ کس ندارم. به همین دلیل می‌گوید هر کسی قناعت کند و از کسی توقعی نداشته باشد. می‌تواند سخنانش را «راحت و آسان با مردم بگوید»

وی ادامه داد: «آقای مدرس علاوه بر تلاش برای تحقق حقوق مردم بر تحقق اخلاق انسانی تأکید داشت و به لزوم توجه به «واقعیت‌های انسانی در بعد اخلاق و دین و مذهب قرار می‌گیرد همواره اصرار داشت»

نوه آيت الله مدرس در ادامه با يادآوري اينكه آقاي مدرس 9 سال در تبعيد بودند، خاطرنشان كرد: «آقاي مدرس در مرحله دوم با عنوان عالمي تراز اول با چند نفر ديگر از علما اعلام كه توسط مراجع نجف معرفي شدند به مجلس راه يافت. از افراد ديگري كه با ايشان معرفي شدند، آقاي سيد ابوالحسن اصفهاني بود كه در نجف باهم همدرس بودند و بعدا مرجع مطلق شدند. بنابر مطلبي كه ميرزاي شيرازي راجع به آقاي مدرس گفتند، ايشان هم شايد در بعضي موارد رتبه‌ي بيشتري از آقاي اصفهاني داشتند و اگر اين مسووليت را نپذيرفته بودند و در نجف ساكن مي شدند مرجع بودند. آقاي مدرس مسير پرخطر و تلاطم را پذيرفت، چرا كه ديد ملت ايران در معرض خطر است و به اين كمك نياز دارند. در نهايت رضا خان براي اين كه بتواند ايشان را كنار بگذارد او را به «تبعيد فرستاد»

وي ادامه داد: «زمانيكه از طرف مجلس براي آقاي مدرس دعوت نامه فرستاده شد، ايشان 4 ماه به يكي از دهات‌هاي اطراف اصفهان به نام اسپه رفتند، چرا كه همسرشان اهل آنجا بود و فرزند بزرگشان آقاي سيد اسماعيل هم در همانجا ماندند. آقاي مدرس مسجد و حمام ده را تعمير كردند. در 5 كيلومتری آن ده، ده كوچكي به نام خيرآباد است كه 2 قلعه براي زارعين ساختند كه در آنجا زارعين زندگي و غلات خود را آنجا انبار كنند و خدمات زيادي براي آنجا انجام دادند. در ذهن ايشان بود كه قبل از ورود به كارهاي مجلس به اين امور برسند تا بخشي از مشكلات مردم در آنجا مرتفع شود. پس از اتمام اين كارها با همان گاري كه براي «آن كارها خريده بودند به تهران آمدند. منزلي اجاره كردند و بعد به مجلس رفتند و خود را معرفي و آماده ي فعاليت كردند

مدرسي اضافه كرد: «قوانيني كه آن زمان به تصويب رسیده است، مانند قوانين تجارت و ارث به تاييد ايشان رسيده بود، در آن مقطع فردي را از بلژيك براي تاييد قوانين آورده بودند تا قوانين را با قوانين اروپايي مطابقت بدهند، آقاي مدرس قوانين را با قوانين اسلامي مطابقت مي دادند و پس از تاييد ايشان تصويب مي شد آقاي مدرس دقيقا مي دانست كه راه او به كجا ختم مي شود»

وي گفت: «مطلبي كه به تازگي از دست نوشته‌هاي آقاي مدرس در زندان خواف پيدا شده است، نشان مي دهد كه آقاي مدرس دقيقا سرنوشت خود را مي دانست، 9 سال تنها در قلعه خرابه‌اي زندگي كردن كار ساده اي نيست. او در اين مدت در تبعيد منطق درس مي داد. و در طول اين مدت تنها پسر ايشان و يكي از بستگان با تلاش هاي بسيار توانستند يك روز او را ببينند. پدرم مي گنت زمانيكه آقا را ديدم بسيار ناراحت و افسرده شده بود، اما مرحوم مدرس با مشاهده‌ي ناراحتي من با وجود اين كه در تبعيد بودند، من را تسلي داد. قبل از اين كه من بروم به من پيغام دادند كه عينك ايشان را براي ايشان ببرم من از شدت خوشحالي فراموش كردم. به همين دليل يادداشت هاي خواف به خط خود ايشان نيست و فقط تاييديه‌ها به خط ايشان است. پدرم مي گفت اين افسوس «تمام زندگي من است كه نتوانستم آخرين خواهش پدرم را برآورده كنم»

وي در ادامه با يادآوري خاطراتش از زماني كه خبر درگذشت آيت الله مدرس را به خانواده‌اش اطلاع دادند نيز گفت: «زمانيكه آقاي مدرس درگذشتند من حدود 4 سال داشتم، پدرم در كردستان رييس بهداري بود. منزلي بزرگ گرفته بودند و يك هشتي بزرگ داشت، شبني ساعت حدود 7 بعداز ظهر بود. آن زمان هنوز برق نبود. يكي در زد. پدرم كناري نشسته بود و مطالعه مي كرد، وقتي در زدند من سريع دويدم تا در را باز كنم. 2 مرد پشت در بودند، گفتند اينجا منزل آقا سيد عبدالباقي مدرس است، اهالي كردستان ايشان را جناب دكتر خطاب مي كردند و اين لحن غريب بود با عجله نزد پدرم آمدم. و برايش گفتم. پدرم آهي كشيد. 2 نفري كه پشت در بودند بسته‌اي به پدرم دادند و پدرم بدون خداحافظي در را محكم بست و به داخل آمد. اين اولين و «آخرين باري بود كه در چشم پدرم اشك مي ديدم، هر چه پرسيدم ماجرا چيست پدرم جوابي ندادند، اما ما فهميدم قضيه چيست

گفت‌وگو از خبرنگار ایسنا: حمیده صفامنش



ISNA/PHOTO: JAVAD RAZAGHI